

عشق، وطن و آزادی در اندیشه خلیل جبران و امین پور

سیدحسین سیدی*

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۱۴

سکینه صارمی گروی**

تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۲۵

چکیده

آزادی، وطن و عشق مهم‌ترین مؤلفه‌هایی هستند که شاعران و نویسندگان کلاسیک و معاصر، آنها را در آثار و نوشته‌هایشان به تصویر کشیده‌اند. جبران خلیل جبران و قیصر امین پور مانند هر شاعر دیگری از محیط و اوضاع سیاسی-اجتماعی زمان خویش تأثیر گرفته‌اند؛ و به خوبی توانسته‌اند مضامینی مانند وطن، طبیعت، آزادی، عشق، درد و رنج، سیاست و... را به تصویر بکشند.

این مقاله کوشش تطبیقی است در بررسی دیدگاه دو شاعر معاصر جبران خلیل جبران و قیصر امین پور تا تفاوت و شباهت فکری آنها به تصویر کشیده شود. این پژوهش بر چند فرضیه استوار است. اینکه؛ جبران و قیصر شباهت فکری بسیاری دارند. و دیگر اینکه، هر دو شاعر را می‌توان در زمره شاعران رمانتیک و نوستالژیک قرار داد. همچنین مؤلفه‌هایی مانند آزادی، عشق، وطن به خوبی در اشعار آنها مشهود است. از رهگذر این پژوهش چنین به نظر می‌رسد که این دو شاعر در زمینه‌های بسیاری با یکدیگر شباهت فکری دارند.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، آزادی، وطن، عشق، جبران خلیل جبران، قیصر امین پور

* عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد (استاد).

** دانش‌آموخته دکترای زبان و ادبیات عرب دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول). s.saremi66@yahoo.com

مقدمه

عمده‌ترین وظیفه ادبیات تطبیقی^۱ و معادل آن در زبان عربی، «الادب المقارن»؛ مقایسه و موازنه میان آثار ادبی پدید آمده در زبان‌های مختلف و تبیین موارد تشابه و تفاوت برخی از آثار از جنبه‌ها و زوایای گوناگون است. ادبیات تطبیقی از روابط ادبی ملل مختلف با یکدیگر و نیز از انعکاس و بازتاب ادبیات ملتی در ادبیات ملت یا ملل دیگر سخن می‌گوید (فخر، ۱۳۸۶: ۱۰۴). در بررسی تطبیقی آثار، می‌توان به چگونگی تأثیر و تأثر دیدگاه‌های فکری و نقاط وحدت اندیشه بشری در زمینه‌های مختلف پی برد (نصرت زادگان، ۱۳۸۷: ۱۷۵). ادبیات تطبیقی یکی از کاربردی‌ترین گرایش‌های ادبیات نوین است که در یکی از شاخه‌های خود به بررسی و مطالعه آثار ادبی فرهنگ‌های گوناگون می‌پردازد و سبب تعامل متقابل و گسترش مرزهای ادبی کشورهای مختلف می‌گردد. به عبارت دیگر، در ادبیات تطبیقی روابط و مناسبات ادبیات ملت‌ها و اقوام مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و از تأثیرپذیری ادبیات یک ملت از ادبیات سایر ملل سخن به میان می‌آید. زرین‌کوب در جلد اول نقد ادبی درباره ادبیات تطبیقی چنین می‌گوید؛ ادبیات تطبیقی در واقع عبارت است از تحقیق درباره روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۱۲۵).

در این مقاله با تکیه بر مجموعه اشعار جبران خلیل جبران و مجموعه اشعار قیصر امین‌پور به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود که؛ آیا جبران و قیصر از یکدیگر متأثر هستند؟ مؤلفه‌های سه‌گانه (آزادی، وطن و عشق) در اشعار آنها چگونه بازتاب داشته است؟ کدام‌یک از دو شاعر در بیان مفاهیم عصر خویش موفق‌تر بوده‌اند؟ پژوهش حاضر کوششی تطبیقی است در بازیابی نحوه به‌کارگیری مؤلفه‌های

معنایی سه‌گانه در آثار جبران خلیل جبران و قیصر امین پور. البته به نظر نمی‌رسد قیصر با جبران آشنایی داشته باشد؛ فقط شباهت فکری هر دو شاعر، نگارنده را بر آن داشت تا کارکرد این سه مؤلفه معنایی در آثارشان مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

پیشینه تحقیق

اندیشه‌های این دو شاعر هر کدام به صورت جداگانه در قالب کتاب و مقالاتی مورد بررسی قرار گرفته؛ اما به صورت تطبیقی تاکنون پژوهشی انجام نشده است. کتابی به نام «به باغ هم‌سفران» تألیف سید حسین سیدی که به بررسی زندگی و اندیشه‌های جبران و سپهری پرداخته است؛ همچنین مقاله‌ای از ایشان در رابطه با عرفان با عنوان «ارم ذات العماد»؛ مقاله «طبیعت‌گرایی در آثار جبران» از خلیل پروینی؛ کتاب «جبران الفیلسوف» و «جبران، ادب و حیات» از خالد غسان نیز از جمله این پژوهش‌ها درباره جبران است. درباره قیصر امین پور و اندیشه‌های وی نیز، کتابی با عنوان مجموعه اشعار، یادنامه قیصر و همچنین مقالاتی مانند شعر کودکانه، بررسی زمینه‌های دل‌تنگی، بینامتنیت قرآن در ادبیات قیصر انجام شده است.

روش تحقیق

بررسی این دو اثر، بر مکتب آمریکایی استوار است. این مکتب برخلاف مکتب فرانسه بر آن عقیده است که برای تطبیق دو اثر ادبی نیازی به تقارن تاریخی میان آن دو نیست. بدین مفهوم که بدون اینکه مبادله‌ای میان دو اثر صورت گرفته باشد یا اینکه ارتباطی میان دو نویسنده برقرار شده باشد نیز می‌توان به تطبیق دو اثر ادبی پرداخت (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۴). در این پژوهش که از روش تحلیلی-توصیفی و کتابخانه‌ای استفاده شده است؛ پس از معرفی جبران و قیصر، رویکرد معنایی (عشق، وطن و آزادی) در نگاه این دو شاعر و نویسنده بزرگ مورد بررسی و واکاوی قرار می‌گیرد.

نگاهی به زندگی جبران خلیل جبران

«جبران خلیل جبران در ششم ژانویه سال ۱۸۸۳م. در خانواده مارونی از طبقه متوسط در «البشری»، ناحیه‌ای کوهستانی در لبنان زاده شد» (حطیط، ۱۹۸۷م: ۴۳۷). جبران و مادرش رابطه‌ای نزدیک و صمیمی داشتند؛ و همان، کشش هنری جبران را تقویت می‌کرد. او یک برادر به نام «پیتر» از همسر اول مادرش و دو خواهر به نام «ماریانه» و «سلطان» داشت. پدر وی در سال ۱۸۹۵م. به زندان افتاد؛ و آنها برای گریز از فقر به آمریکا رفتند و در بوستون مقیم شدند. جبران در دوازده سالگی استعداد خود را در زبان انگلیسی و نقاشی آشکار کرد؛ و دو سال بعد برای تکمیل تحصیلات عربی به لبنان بازگشت و در در دبیرستان «الحکمة» بیروت به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۰۲م. نیز دوباره به بوستون بازگشت (غسان، ۱۹۸۳: ۱۷). در همین سال به فاصله چند ماه «سلطان» خواهرش و بعد مادرش و بعد از فاصله کوتاهی «پیتر» برادرش را به علت بیماری از دست داد. بعد از چندی برای فراگیری نقاشی به پاریس رفت و پس از دو سال به بوستون برگشت.

اولین اثر ادبی او کتاب «المجنون» (دیوانه) با ویراستاری «ماری هاسکل» بود. در سال ۱۹۱۲م. به نیویورک رفت و تنها رمان بلند عربی‌اش را با نام «الأجنحة المتكسرة» (بال‌های شکسته) منتشر ساخت و فرهنگستان ادبیات عرب را با جمعی از شاعران عرب تشکیل داد. او «بعد از چاپ کتاب «آلهة الأرض»، در بیمارستان نیویورک درگذشت. پیکر او را به بشری بازگرداندند و در زیرزمین صومعه «ماراسه سرکیس» جای دادند» (خلیل جبران، ۱۹۹۲: ۱۸). از آثار او علاوه بر کتاب‌های یادشده، می‌توان از کتاب‌های «الموسیقی، عرائس المروج، الأرواح المتمرده، الأجنحة المتكسرة، المواكب، النبی، یسوع بن الانسان، آلهة الأرض» و... نام برد (همو، ۱۹۹۴: ۲۰).

نگاهی به زندگی قیصر امین پور

قیصر امین پور در دوم اردیبهشت سال ۱۳۳۸ ه.ش در روستای «گتوند» دزفول متولد شد. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در گتوند و دزفول به پایان برد (صدری و دیگران، ۱۳۸۳: ۳۴۶). در همان زمان خواهرش را که بیمار بود به دلیل عدم امکانات در روستا از دست داد و این در روحیه و عواطف شاعر تأثیر بسیاری گذاشت. «چندی بعد خانواده وی، گتوند را ترک کرده و به دزفول آمدند. او که در همان سال، زادگاهش را برای تحصیل در رشته دامپزشکی در دانشگاه تهران ترک کرده بود؛ پس از مدتی، این رشته را به رشته علوم اجتماعی تغییر داد و باز هم این رشته را پس زد و در رشته مورد علاقه‌اش، ادبیات فارسی مشغول تحصیل شد. در همان سال‌ها در شکل‌گیری حلقه هنری و اندیشه اسلامی در حوزه هنری با افرادی چون سید حسن حسینی، سلمان هراتی، محسن مخملباف و حسام‌الدین سراج و... همکاری داشت؛ و در ضمن آن، دکترای خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۶ اخذ کرد (امین پور، ۱۳۸۶ الف: ۱۲).

در سال ۱۳۶۷ سردبیر مجله «سروش نوجوان» شد و از همین سال در دانشگاه الزهرا و دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد. در سال ۱۳۸۲ نیز به‌عنوان عضو فرهنگستان ادب و زبان فارسی انتخاب شد. اولین مجموعه شعرش را در سال ۱۳۶۳ با عنوان «تنفس صبح» و سپس دومین مجموعه را با عنوان «دستور زبان عشق» و «در کوچه آفتاب» به بازار فرستاد (حکاک، ۱۳۸۷: ۲۹). مجموعه «آینه‌های ناگهان»، از یک‌سو تأثیرگذاری شاعری او را در طیف هنرمندان پیشرو انقلاب تثبیت کرد و از سوی دیگر، موجودیت شاعری او از نسل جدید به رسمیت شناخته شد. در اواسط دهه هفتاد، دومین دفتر شعری «آینه‌های ناگهان ۲» منتشر شد که از شعرهای موفق نسل انقلاب به‌شمار می‌آید (امین پور، ۱۳۷۲: ۷). «گل‌ها همه آفتابگردانند» جدیدترین کتاب امین پور نیز در سال ۱۳۸۱ منتشر شد. قیصر پس از تصادفی، سال‌ها گرفتار

بیماری کلیه بود و بیماری قلبی هم مزید بر علت شد. عاقبت در یکی از بیمارستان‌های تهران در سال ۱۳۸۶ چشم از جهان فرو بست. از دیگر آثار این شاعر گرانقدر می‌توان، بی‌بال پریدن، گزیده اشعار و... را نام برد (همو، ۱۳۸۶: ج: ۱۶).

۱. عشق در اندیشه جبران خلیل جبران و قیصر امین پور

الف) عشق در اندیشه جبران

عشق در لغت عبارت است از: دوست داشتن افراطی، دوستی مفرط، محبت تام، و در تعریف آن گفته‌اند: یکی از عواطف انسانی است که مرکب از تمایلات جسمانی، حس جمال، حس اجتماعی، و عزت نفس و... است (عمید، ۱۳۸۹: ۷۵۹). در معنای اصطلاحی عشق گفته‌اند؛ از عشقه گرفته شده؛ گیاهی است که در باغ پدید می‌آید و در بن درخت اول بیخ در زمین سخت می‌کند و سپس سر برمی‌آورد و خود را در درخت می‌پیچد و همچنان می‌رود تا همه درخت را فرا گیرد و چنانش در شکنجه کشد که نم در میان رگ درخت نماند و... (سهروردی، ۱۳۴۸: ۲۷۸). «عشق نمود ناب و نهان همبستگی آدمیان است، انسان به شیوه‌ای سطحی و تصادفی و با تفکری صرفاً درون‌گرایانه به دیگران نمی‌پیوندد. انسان تنهایی را بر نمی‌تابد، عشق به انسان در کلیت خود این روح غنایی را سرشار کرده است و عشق چشم‌انداز اصلی اوست. گاه عشق چنان کلی و تعمیم‌پذیر است که گویی به‌جای همه آرمان‌ها و آرزوها نشسته است» (مختاری، ۱۳۷۲: ۲۶۴). جبران نیز عشق را این‌گونه تعریف می‌کند که:

«الْمَحَبَّةُ لَا تُعْطَى إِلَّا نَفْسَهَا وَ لَا تَأْخُذُ إِلَّا مِنْ نَفْسِهَا / الْمَحَبَّةُ لَا تَمْلِكُ شَيْئاً

لَا تُرِيدُ أَنْ يَمْلِكُهَا أَحَدٌ لِأَنَّ الْمَحَبَّةَ مَكْتَفِيَةٌ بِالْمَحَبَّةِ»؛ «عشق هدیه‌ای نمی‌دهد

مگر از ذات خویش و هدیه‌ای نمی‌پذیرد مگر از ذاتش، نه مالک است و

نه مملوک؛ زیرا عشق برای عشق کافی است» (خلیل جبران، ۱۹۹۲: ۸۶/۲).

جبران در «یوم مولدی» (روز تولدم) از مجموعه داستان‌های «دمعة و ابتسامة»

(اشکی و لبخندی) تمام سرمایه خویش را عشق می داند که کسی نمی تواند آن را از او بگیرد:

«الذی احبتهُ عندما كنتُ صبيّاً مازلتُ احبّه الان. والذی احبّه الان سَاحِبُهُ الى نَهايَةِ الحَيَاةِ. فَالْمَحَبَّةُ هِيَ كُلُّ مَا اسْتَطِيعُ أَنْ أَحْصِلَ عَلَيْهِ وَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَفْقِدُنِي إِيَّاهُ»؛ «آنچه را که در کودکی دوست داشتم هم اکنون نیز دوست دارم و آنچه را که اکنون دوست دارم تا پایان زندگی نیز دوست خواهم داشت. عشق همه آن چیزی است که می توانم به آن دست یابم، و کسی نمی تواند آن را از من بگیرد» (همان: ۳۳۲).

جبران با عشق زنده است؛ عشق ذات شاعر و تنها امید او برای زندگی است. شاعر عشق را چنان بزرگ می داند که خود را جزئی از آن می داند. او از آغاز زندگی عاشق بوده و تا آخر عمر نیز عاشق می ماند.

۱) عشق و رای زمان و مکان

جبران عشق را فراتر از زمان و مکان می پندارد. او تولد را زندگی و آغاز عشق؛ و مرگ را پایان آن نمی داند:

«أما جَمَعَتِ رُوحِنَا قَبْضَةَ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَصِيرَنا الوِلادَةَ أُسِيرِي الأَيامِ والليالي؟ انَّ حَيَاةَ الأِنسانِ يا سَلْمَى لا تَبْتَدِي فِي الرِّحْمِ كَمَا أَنَّها لا تَنْتَهِي أَمامَ القَبْرِ وَ هَذا الفِضَاءُ الواسِعُ المَمْلُوءُ بِأشعَةِ القَمَرِ وَ الكَوَاكِبِ لا يَخْلُو مِنَ الأرواحِ المُتَعانِقَةِ بِالمَحَبَّةِ وَ النُّفُوسِ المُتضامِنَةِ بِالتَّفاهُمِ»؛ «آیا دست قدرت الهی نبود قبل از آنکه زاده اسیران روزگار شویم، جان ما را به هم پیوند داد. ای سلمی زندگی انسان در رحم آغاز نمی شود؛ همچنان که در قبر به پایان نمی رسد. این فضای فراخ از نور ماه و ستارگانی سرشار است که از جان‌هایی که عشق را در آغوش گرفته‌اند و نفس‌هایی که با هم سازگارند، خالی نیست.» (خلیل جبران، ۱۹۹۲م: ۲۵۲/۱)

جبران دیدار محبوبش را سرای جاودانه می‌داند و چنین می‌گوید:
 «خَلَّصْنِي يَا مُوتُ فَأَلَا بَدِيَّةٍ أَجْدَرُ بِلِقَاءِ الْمُحِبِّينِ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ هُنَاكَ. يَا مُوتُ
 انْتَهَرُ حَبِيبَتِي وَ هُنَاكَ أَجْتَمِعُ بِهَا»؛ «ای مرگ مرا رها کن؛ چراکه ابدیت
 (سرای جاودانه) از این عالم به دیدار عاشقان شایسته‌تر است. ای مرگ!
 همان‌جا منتظر محبوب می‌نشینم و همان‌جا به او می‌پیوندم» (همان: ۲۷۰).

۲) عشق نتیجه تفاهم روحی

جبران اعتقاد دارد که عشق با همراهی و معاشرت به‌دست نمی‌آید؛ بلکه عشق حاصل
 تفاهم روحی است:

«ما أَجْهَلُ النَّاسِ الَّذِينَ يَتَوَهَّمُونَ أَنَّ الْمَحَبَّةَ مُتَوَلِّدَةٌ بِالْمُعَاشِرَةِ الطَّوِيلَةِ وَالْمُرَافَقَةِ
 الْمُسْتَمِرَّةِ. إِنَّ الْمَحَبَّةَ الْحَقِيقِيَّةَ هِيَ ابْنَةُ التَّفَاهُمِ الرُّوحِيِّ وَ إِن لَّمْ يَتِمَّ هَذَا التَّفَاهُمُ
 بِلَحْظَةٍ وَاحِدَةٍ لَا يَتِمُّ بِعَامٍ وَ لَا بِجِيلٍ كَامِلٍ»؛ «چه نادانند آن مردمی که گمان
 می‌کنند، عشق با معاشرت طولانی و همراهی مستمر پدید می‌آید. عشق
 حقیقی آن است که زاده سازگاری روحی باشد و اگر این تفاهم در یک
 لحظه کامل نشود در یک سال و یک نسل تمام نیز به تکامل نمی‌رسد»
 (همان: ۲۱۷).

۳) توصیف محبوب

محبوب جبران گلچینی از زیبایی‌های مخلوقات خداوند است؛ آرام، زیرک، سپید و...:
 «إِنَّ الْمَرْأَةَ الَّتِي أَحَبَّهَا قَلْبِي شَبِيهَةٌ بِالنِّسَاءِ اللَّوَاتِي أَحَبَّتُهُنَّ قُلُوبُكُمْ أَيُّهَا الْفَتَيَانِ
 هِيَ مَخْلُوقَةٌ عَجِيبَةٌ صَنَعَتْهَا الْآلِهَةُ مِنْ وَدَاعَةِ الْحَمَامَةِ وَ تَقْلِبَاتِ الْأَفْعَى وَ
 تِيهِ الطَّوُوسِ وَ شِرَاسَةِ الذِّبِّ وَ جَمَالِ الْوَرْدَةِ الْبَيْضَاءِ وَ هَوْلِ اللَّيْلَةِ السُّودَاءِ مَعَ قَبْضَةِ
 مِنَ الرَّمَادِ وَ عُرْفَةٍ مِنَ زَبَدِ الْبَحْرِ»؛ «ای جوانان! محبوبه من مانند محبوبه‌های
 شماست، آفریده‌ای شگرف که خدایان آن را از آرامش کبوتر، پیچ و تاب

ماران و سرگشتگی طاووس و زیرکی گرگ و زیبایی گل سفید و هول
شب تاریک با مشتی از خاکستر و کف دریا آفریده است» (همان: ۳۹۹).

۴) آغاز عشق

«كُنْتُ فِي الثَّامِنَةِ عَشْرَةَ عِنْدَمَا فَتَحَ الْحُبُّ عَيْنِي بِأَشْعَتِهِ السَّحْرِيَّةِ وَ لَمَسَ نَفْسِي
لأَوَّلَ مَرَّةٍ بِأَصَابِعِهِ النَّارِيَّةِ»؛ «هجده ساله بودم که عشق، چشمانم را به اشعه
جادویی باز کرد و جانم برای نخستین بار، انگشتان آتشینش را لمس کرد»
(همان: ۱۹۸).

۵) محبوبه‌های جبران

جبران و «می زیاده» سال‌های متوالی به یکدیگر نامه می‌نوشتند ولی هیچ‌گاه همدیگر
را ندیدند. «ماری هاسکل» یکی از شخصیت‌هایی بود که در زندگی جبران نقش
عمده‌ای داشت؛ چراکه مدت زیادی بود او را می‌شناخت. البته یک بار پیشنهاد
ازدواج به ماری داده بود؛ اما به دلیل اختلاف سنی، به او جواب رد داده شد.
«میشیلین» نیز کسی بود که جبران نیمی از عمرش را با او زیسته بود. اما درباره او
گفته‌اند که چنین شخصیتی وجود ندارد؛ چون در میان نقاشی‌های جبران تصویری از
او کشیده نشده است. او در سراسر زندگی جبران تأثیر گذاشته است. جبران قصد
ازدواج با او را داشت؛ اما سنت‌های موجود در لبنان مانع ازدواج آنها شد. جبران تا
آخر عمر ازدواج نکرد (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۲۹).

ب) عشق در اندیشه قیصر امین پور

قیصر در محیطی گرم و صمیمی و سرشار از عشق و محبت به دنیا آمد. از مهم‌ترین
دلایل گرایش جوانان به اشعار ایشان، صمیمیت نهفته در شعر اوست. برای قیصر
زندگی بدون عشق به دشواری جان‌کندن است:

زندگی بی عشق اگر باشد، همان جان‌کندن است

دم‌به‌دم جان‌کندن ای دل کار دشواریست، نیست؟

(امین پور، ۱۳۸۶: ب: ۴۵)

او عشق را چاره تمام دردها می‌داند:

به‌جز عشق دردی که درمان ندارد به‌جز عشق راه علاجی ندیدم

(همان، ۱۳۸۶: ه: ۵۶)

عشق از نخستین تا واپسین شعرهای قیصر همه‌جا جلوه‌گر است. قیصر راز عشق

را چنین می‌داند:

«دست عشق از دامن دل دور باد/ می‌توان آیا به دل دستور داد؟/

می‌توان آیا به دریا حکم کرد/ که دلت را یادی از ساحل مباد؟/ موج را

آیا می‌توان فرمود ایست؟/ باد را فرمود باید ایستاد؟/ آنکه دستور زبان

عشق را/ بی‌گزاره در نهاد ما نهاد/ خوب می‌دانست تیغ تیز را/ در کف

مستی نمی‌بایست داد» (امین پور، ۱۳۸۶: ب: ۳۵).

عاشقان در زبان او، لحن عارفان به‌خصوص مولانا را فریاد می‌آورد:

عاشقان جام فرح‌انگه‌کشند که به‌دست خویش خوبانشان‌کشند

(مولانا، دفتر اول، ۱۳۵۶: ب: ۲۲۹)

عاشقان اندر عدم‌خیمه زدند چون عدم‌یک‌رنگ و نفس‌واحدند

(همان، دفتر سوم: ب: ۳۰۲۴)

او حتی با این عاشقان سخن می‌گوید: «ای شما/ ای تمام عاشقان هر

کجا/ از شما سؤال می‌کنم/ نام یک نفر غریبه را/ در شمار نام‌هایتان

اضافه می‌کنید...» (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۵).

قیصر خود را با عشق پیوسته می‌بیند. حرف آخر و قله قاف عشق را آغاز نام

کوچک‌کش می‌شمارد: «قاف حرف آخر عشق است/ همان‌جایی که نام کوچک من شروع

می‌شود...» (همان، ۱۳۸۶هـ: ۸۰).

عشق در زیباشناسی او سهمی اساسی دارد. قیصر چون عاشقان، همه زیبایی‌ها را از چشم معشوق می‌نگرد:

گر سیاه است شب و روز دلم باید از چشم تو، از چشم تو دید
غنچه از راز تو بو برد شکفت گل گریبان به هوای تو درید
موج اگر دعوی دعوا دارد گردن ناز به نام تو کشید...
روشن از روی تو چشم و دل روز صبح از نام تو دم زد که دمید
(امین پور، ۱۳۸۶ هـ: ۱۱۵)

بنابراین، آن را مانند زیبایی، همواره رازآمیز می‌بیند:

عشق است عشق، مسئله مجهول گفتیم نام، مشکل بی‌حل را
(همو، ۱۳۶۷: ۱۲۶)

بفرمایید تا این بی‌چرا تر کار عالم، عشق رها باشد از این چون و چرا و چندهای ما
(همو، ۱۳۸۶: ۴۰)

عشق در زبان قیصر، هرگز رنگی از شک و تشویش و زشتی نمی‌یابد و با همه اضطراب‌ها و تیرگی‌ها و تردیدها همواره مایه ایمان و امید است. عشق یگانه سرمایه زیبایی عالم شمرده می‌شود:

از غم خبری نبود اگر عشق نبود دل بود ولی چه سود اگر عشق نبود
بی‌رنگ تر از نقطه موهومی بود این دایره کبود اگر عشق نبود
از آینه‌ها غبار خاموشی را عکس چه کسی زدود اگر عشق نبود
در سینه هر سنگ دلی در تپش است از این همه دل چه سود اگر عشق نبود
بی‌عشق دلم جز گرهی کور چه بود دل چشم نمی‌گشود اگر عشق نبود
از دست تو در این همه سرگردانی تکلیف دلم چه بود اگر عشق نبود
(همو، ۱۳۷۲: ۳۷)

گاه عشق، طرف خطاب و تمنای شاعر قرار می‌گیرد تا او را به آفاق زیبایی گذر

دهد:

بیا مرا بپیر ای عشق با خودت به سفر
مرا از خویش بگیر و مرا ز خویش بپیر
من از تو بالی بالا بلند می‌خواهم
من از تو تنها بالی بلند و بالا پر
دلم زدست زمین و زمان به تنگ آمد
مرا بپیر به زمین و زمان دگر
(همو، ۱۳۸۶هـ: ۱۰۰)

قیصر در غزلی دیگر عشق را سرچشمه زیبایی‌ها می‌شمرد و با آن سخن می‌گوید:

ای عشق! ای ترنم نامت ترانه‌ها
معشوق آشنای همه عاشقانه‌ها
ای معنی جمال به هر صورتی که هست
مضمون و محتوای تمام ترانه‌ها
با هر نسیم دستی تکان می‌دهد گلی
هر نامه‌ای ز نام تو دارد نشانه‌ها
(همو، ۱۳۸۶هـ: ۵۰)

عشق در اشعار قیصر، سیمایی انسانی و صمیمی دارد و زیبا نمود می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که قیصر ارادت خاصی به عشق دارد. و مانند جبران عشق را منبع خیر و امید و زندگی و نتیجه تفاهم روحی می‌داند. او زندگی خود را ملامت از عشق دانسته و بهترین توصیفات را برایش به کار می‌گیرد.

۲. وطن‌گرایی در اندیشه جبران خلیل جبران و قیصر امین پور

الف) وطن‌گرایی در اندیشه جبران

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های ادبیات مهاجر، گرایش به وطن است. بیشتر ادبای مهاجر را کسانی تشکیل می‌دادند که دور از وطن بودند؛ لذا وطن برای آن‌ها از دو منظر مطرح بود. یکی آنکه احساس غربت و نوستالژیک به آن داشته و در فراق آن سخن گفته‌اند؛ و دیگر، شاعرانی که برای رهایی از وطن خود از یوغ استعمار به مبارزه سیاسی می‌پرداخته‌اند. جبران به یاد وطن خویش از گذشته و روزهای خوشی که در وطن

داشته، سخن می گوید:

«كُنْتُ بِالْأَمْسِ أَرْعَى الْغَنَمِ بَيْنَ تِلْكَ الرِّوَابِي الْمُخْضَرَّةِ وَ أفرَحُ بِالْحَيَاةِ كُنْتُ
كَالْعُصْفُورِ مُغَرِّدًا وَ كَالْفِرَاشِ مَتَبِّلاً وَ لَمْ يَكُنْ النَّسِيمُ أَخْفَ وَ طَاةً عَلَى رُؤُوسِ
الْأَعْشَابِ مِنْ خُطُوتِ أَقْدَامِي فِي تِلْكَ الْحُقُولِ. أَيْنَ السَّهولُ الْوَأَسِعَةُ؟ أَيْنَ
السَّوَاقِي الْمُنْرَمَةِ؟ أَيْنَ الْهَوَاءِ النَّقِيِّ؟ أَيْنَ مَجْدُ الطَّبِيعَةِ؟ أَيْنَ الْوَهْيَتِي؟»؛ «دیروز
بالای تپه‌های سرسبز، گوسفندان را می چراندم و از زندگی شادمان بودم،
دیروز مثل گنجشکان آواز می خواندم (جیک جیک می کردم) و چون
پروانه‌ها چابک بودم؛ و نسیم، چابک‌تر از قدم‌های من بر روی علف‌ها در
کشتزاران نبود. آن دشت‌های هموار کجاست؟ آن رودهای کوچک
آوازخوان کجاست؟ آن هوای پاک، آن شکوه طبیعت کجاست؟ و الوهیت
من کجاست؟» (خلیل جبران، ۱۹۹۲: ۲۸۵)

«لو كنتُ سُبُلَةً مِنَ الْقَمَحِ نَاتِيَةً فِي تَرْتِيبِ بِلَادِي وَ لَوْ كُنْتُ طَائِرًا فِي فِضَاءِ
بِلَادِي»؛ «ای کاش خوشه گندمی روئیده در خاک سرزمینم بودم. ای کاش
پرنده‌ای در فضای سرزمینم بودم» (همان: ۴۳۶).

«انْ أَلْأَرْضَ كُلُّهَا وَطَنِي وَ جَمِيعَ الْبَشَرِ مَوْطِنِي»؛ «سراسر زمین و وطنم و
انسان‌ها همه هم‌وطن من است» (همان: ۳۵۶).

«أَحِبُّ إِلَى بِلَادِي لِجَمَالِهَا وَ أَحِبُّ سُكَّانَ بِلَادِي لِتَعَاسِيهِمْ. أَتَشَبَّهُ بِذِكْرِ مَسْقَطِ
رَأْسِي وَ أَشْتَأَقُ إِلَى بَيْتِ رَبِيَّتِ فِيهِ»؛ «به وطنم به خاطر زیبایی‌اش مهر
می‌ورزم و هموطنانم را به خاطر بیچارگی‌شان دوست می‌دارم. به یاد
وطن خویش جوان می‌شوم و مشتاق آن خانه‌ای هستم که در آن پرورش
یافته‌ام» (همان: ۳۵۷).

جبران از زیبایی‌های لبنان می گوید و به وطن خویش و هرآنچه در آن است، عشق

می‌ورزد:

«لبنانی بما فيه مِنَ الْأَحْلَامِ وَالْأَمَانِي. فَتَلَوُلُ تَتَعَالَى بِهَيْبَةٍ وَ جَلَالٍ نَحْوَ إِزْرَقَاقِ

السَّمَاءِ. فَأُودِيَةٌ هَادِيَةٌ سَحْرِيَّةٌ تَتَمَوَّجُ فِي جَنَابَتِهَا رِنَاتُ الْأَجْرَاسِ وَأَغَانِي السَّوَاقِي. لِبْنَانِي فَصَلَاةٌ مَجْنِيحَةٌ تَرْفَرُ صَبَاحًا عِنْدَمَا يَقُودُ الرُّعَاةَ قِطْعَانَهُمْ إِلَى الْمُرُوجِ وَتَتَصَاعِدُ مَسَاءً عِنْدَمَا يَعُودُ الْفَلَاحُونَ مِنَ الْحُقُولِ وَالْكُرُومِ... فَتَذْكَرَاتُ تَعِيدُ عَلَيَّ مِسْمَعِي أَهَازِيحُ الْفَتِيَاتِ فِي اللَّيَالِي الْمَقْمَرَةِ وَأَغَانِي الصَّبَايَا بَيْنَ الْبِيَادِرِ وَالْمَعَاصِرِ؛ «أَنَّ لِبْنَانَ مِنْ بَأْتَمَامِ رُؤْيَاهَا وَآمِيدِهَايَشِ، بِأَتَيْهَآ وَكُوهَايِي كِه بِآ عِظْمَتِ وَشَكُوهِ بِهَ آسْمَانَ نِيلِگُونِ سِرْكَشِيدِهْآنْد؛ دَرَهْهَائِي آرَامِ وَرَآزْآلُودِ دَارْدِ كِه دَرِ گُوشِهِ وَكِنَارِ آنِ صِدَائِ زَنْگِهَا وَزَمْزَمَهْ جُوبِيَارَانَ مَوْجِ مِي زَنْدِ. لِبْنَانَ دَعَائِي آسْتِ كِه صَبِيحْگَاهِ چُوپَانَانَ هَنْگَامِ چِرَابِرْدَنِ گُوسْفَنْدَانِ وَشَامْگَاهِ هَنْگَامِي كِه كِشَاوَرَزَانِ آزِ كِشْتَزَارَانِ بَرْمِي گَرْدَنْدِ، مِي خُوانَنْدِ. (لِبْنَانَ) خَاطِرَاتِي آسْتِ كِه سِرُودِ دَخْتِرَانِ دَرِ شَبْهَائِي مِهْتَابِي وَآوَازِ جُوانَانِ رَا دَرِ تَاكِستَانِهَا بِهِ مِيخَانِهْهَا مِي آوَرْدِ» (همان: ۵۲۳).

جبران با اینکه بیشتر عمر خود را در غرب زیسته؛ هیچ‌گاه وطن و تعلق خاطر به آن را از دست نداده است. تمدن و تکنولوژی غرب نه تنها او را به طرف خود جذب نکرد؛ بلکه در نامه‌ای به «میخائیل نعیمه» نوشت:

«میشا! میشا. نَجَّانِي اللهُ وَإِيَاكَ مِنَ الْمَدِينَةِ وَالْمَتَمَدِّينِ وَ مِنَ امِيرِكَآ وَ الْأَمِيرِيكِيْنَ. نَحْنُ سَنَعُودُ بِإِذْنِ الْإِلَهِي قَمَمِ لِبْنَانَ الطَّاهِرَةِ وَ أُوْدِيَتِهِ الْهَادِيَّةِ؛ «میشا، میشا؛ خُداوند من و تو را از تمدن و انسان‌های متمدّن آمریکا و آمريکائي‌ها نجات داده است. ما به اراده خداوند دوباره به قله‌های پاک و دره‌های آرام لبنان باز خواهیم گشت» (نعیمه، ۱۹۷۴م: ۲۰۷).

جبران به لبنان افتخار می‌کند: «أَنَا لِبْنَانِيٌّ وَ لِي فِخْرٌ بِذَلِكَ» و دوباره این افتخار را تکرار می‌کند: «لِي وَطَنٌ أَعْتَزُّ بِمِحْسَانِهِ» (خلیل جبران، ۱۹۹۲: ۲۰۸). او در جای دیگر عشق خود را تکرار می‌کند:

«أُحِبُّ مِسْقَطَ رَأْسِي بِبَعْضِ مِحَبَّتِي لِبلَادِي، أُحِبُّ بِلَادِي بِقِسْمِ مَنْ مِحَبَّتِي

الأرضِ وطنی»؛ «به خاطر علاقه‌ای که به سرزمین خود دارم، زادگاهم را دوست دارم و با عشقی که به میهن خود می‌ورزم، سرزمینم را دوست دارم» (همان: ۳۵۷).

لبنان برای جبران، حالتی نمادین دارد:

«لَكُمْ لِبْنَانِكُمْ و لِي لِبْنَانِي. لَكُمْ لِبْنَانِكُمْ و مَعْضَلَاتُهُ و لِي لِبْنَانِي و جَمَالُهُ. لَكُمْ لِبْنَانِكُمْ بَكْلًا مَا فِيهِ مِنَ الْأَعْرَاضِ و الْمَنَازِعِ و لِي لِبْنَانِي بِمَا فِيهِ مِنَ الْأَحْلَامِ و الْأَمَانِي. لِبْنَانِكُمْ عَقْدَةٌ سِيَاسِيَّةٌ تَحْوُلُ حَلَّهَا الْأَيَّامُ أَمَّا لِبْنَانِي فَتَلَوُلُ تَتَعَالَى بِهَيْبَةٍ و جَلَالٍ نَحْوَ الْأَزْرَاقِ السَّمَاءِ»؛ «لبنان شما از شما و لبنان من از من است. لبنان شما و مشکلاتش برای شما و لبنان من و زیبایی‌هایش برای من است. لبنان شما با همه آنچه از اغراض و درگیری‌هاست برای شما و لبنان من با همه آرزوها و رؤیاهای برای من. لبنان شما عقده و گره سیاسی است که روزگار می‌کوشد تا آن را بگشاید اما لبنان من تپه‌های بلند و رفیع دارد که به سوی آسمان نیلگون کشیده شده است» (همان: ۵۲۲).

این‌گونه وطن‌داری و وطن‌دوستی مطلوب و امری طبیعی است؛ زیرا موطن هرکس برایش عزیز است، هرچند اعتباری است. و اگر از آن درگذرد و خانه را به بیگانگان واگذارد، زیانمند و غمگین خواهد شد. در اشعار و سروده‌های جبران، شوق به زادگاه و وطن کاملاً مشهود است. «البشری» برای او یک آرمان‌شهر است که هر لحظه آرزوی نیل به آن را دارد. او نتوانسته با غربت خویش دمساز شود؛ چراکه بوستون (آمریکا) نتوانست او را راضی و خشنود نگه دارد و شب و روز به یاد زادگاه خویش زندگی می‌کرد.

ب) وطن‌گرایی در اندیشه قیصر امین پور

قیصر که زاده و پرورش یافته روستای گتوند اهواز بود؛ هنگام مهاجرت به تهران دوست داشت روستای خود را با خود ببرد؛ از این رو چنین سروده است:

«دلم می خواست همه روستا را توی خورجین پدرم بگذارم و به شهر
ببرم/ من دوست داشتم مثل کوچه‌های روستا باشم/ مثل کوچه‌ها در
روستا بیچم، دور بزنم و محله‌ها را به هم پیوند بدهم/ دوست داشتم مثل
کوچه‌ها باشم و در روستا بمانم/ مثل جاده که از روستا بیرون می‌رفت»
(امین‌پور، ۱۳۷۸: ۳۴)

شاعر فارسی زبان، امکانات رفاهی و پیشرفت در شهر را تقبیح می‌کند و همان
سادگی روستا را می‌پسندد: «من دلم می‌خواهد/ دستمالی خیس/ روی پیشانی تبار
بیابان بکشم/ دستمال را اما افسوس/ نان ماشینی/ در تصرف دارد/ آبروی ده ما را
بردند» (همان، ۱۳۶۷: ۱۳۷).

قیصر، دل خویش را همچون روستا با لهجه‌ای محلی می‌داند: «از من گذشت/ اما
دلم هنوز/ با لهجه محلی خود حرف می‌زند/ لهجه محلی مردم/ با لهجه فصیح گل و
گندم» (همان: ۱۲۵). و هیچ‌گاه تصویرهای ساده روستا را فراموش نمی‌کند:

«خوب یادم هست من از دیرباز/ باز جان می‌گیرد آن تصویر، باز/
گرگ و میش صبح پیش از هر طلوع/ قامت مرد دروگر در رکوع/ خوشه‌ها
را با نگاهش می‌شمرد/ داس را در دست گرمش می‌فشرد/ قطره قطره
خستگی را می‌چشید/ دست بر پیشانی دل می‌کشید» (همان، ۱۳۸۶: ۱۵۴).

هر دو شاعر نسبت به روستا (وطن خود) و روزهای خوشی که در آن می‌گذرانند
دل‌تنگ بودند و آن را مدینه فاضله می‌دانستند و در برابر آن از زندگی شهری و
شهرنشینی انتقاد می‌کردند و چیزی را بدتر از هیاهوی شهر نمی‌دانستند.

۳. آزادی در اندیشه خلیل جبران و قیصر امین‌پور

الف) آزادی در اندیشه جبران

در متون ادبی از آزادی و آزادگی فراوان صحبت شده است؛ البته نه در مفهوم و
گستره امروزی. آزادی و آزادگی در متون کهن، بیشتر به معنای نداشتن دلبستگی‌های

مادی است و در تشویق اینکه «از هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد باشیم». بنابراین، شاهبیت خواسته‌ها و تقاضاها و مهم‌ترین سرفصل شعری شاعران این دوره که در ازای به‌دست آوردن آن، پرداختند اما آن را به‌دست نیاوردند، نیز آزادی است. در ادب معاصر، بحث آزادی و آزادی خواهی شاید گسترده‌تر از هر موضوع دیگری باشد و طبیعی هم جلوه کند؛ چراکه دامنه این خواسته‌ها در دوران معاصر با ارتباط گسترده‌ای که بین مردم جهان ایجاد شده وسعتی بی‌کران یافته است (وفایی، ۱۳۸۷: ۴۵۹). آزادی شاید بزرگ‌ترین دغدغه شاعران دوره معاصر باشد. آنها برای اثبات و کسب آن فراوان کوشیده‌اند و از نبود آن لب به اعتراض‌های تند گشوده‌اند و بهای گزاف آن را نیز پرداخته‌اند. زیرا همه ناکامی‌ها، بدبختی‌ها و ویرانی‌ها را ناشی از نبود آزادی دانسته‌اند. جبران یک متفکر و ادیب است که به آزادی عشق می‌ورزد و در آثار خود از آن بسیار سخن گفته و در مقابل، از استبداد و آثار شوم آن نیز مطالب بسیاری دارد. بیشترین نمود آزادی در آثار جبران در کتاب «النبی» (پیامبر) است که بخشی از آن به آزادی اختصاص یافته است: «إِنَّكُمْ تَصِيرُونَ أَحْرَاراً بِالْحَقِيقَةِ إِذَا لَمْ تَكُنْ إِيَاكُمْ بِلاَعْمَلٍ تَعْمَلُونَهُ»؛ «شما زمانی می‌توانید آزادگان حقیقی باشید که بی‌عملگی پیشه نکنید» (خلیل جبران، ۱۹۹۲: ۱۱۳).

جبران؛ قانون، مذهب، فلسفه و سنت‌هایی که آدمیان را به بند می‌کشد و آزادی را از آنها می‌ستاند، همه را باطل می‌شمارد. چون براین است، انسان در فضای آزاد به رشد و تعالی می‌رسد نه در فضای بسته‌ای که قانون و سنت‌ها او را به سوی بندگی بکشاند. داستان «خلیل الکافر» (دوست کافر) نیز، داستان آزادمردی است که در برابر ثروتمندان و خودخواهان دیر می‌ایستد؛ و همین سبب می‌شود تا او را از دیر بیرون کنند. اقدام او شورشی علیه قوانین کلیسا بود؛ چراکه خلیل، حرف از آزادی می‌زد. آن مرد رمز ملت مظلوم و شکست‌خورده است. او می‌گوید:

«مِنَ اعْمَاقِ هَذِهِ الْأَعْمَاقِ نُنَادِيكَ أَيُّهَا الْحُرِّيَّةُ فَاسْمَعِينَا مِنْ جَوَانِبِ هَذِهِ الظُّلْمَةِ.

نَرْفَعُ أَكْفَنَا نَحْوَكُ فَانظُرِينَا... فَالتفت أيتها الحُريرة و انظُرِينَا... فانظُرِي أَيْتُهَا
 الْحُرِيَّةَ و اِرْحَمِينَا؛ «ای آزادی! از ژرفای این اعماق تو را می‌خوانیم؛ از
 میان تاریکی به ما گوش بده؛ دست‌انمان را به سوی تو بالا می‌بریم؛ پس
 نگاه کن... ای آزادی از گوشه چشم به ما نگاه کن... ای آزادی! نگاه کن
 و با ما مهربان باش» (همان: ۱۹۱).

در داستان «مات اهلی» (مرگ خانواده‌ام) از مرگ در راه آزادی چنین می‌گوید:

«لو ثار قومیّ علی حُكّامِهِم الطّغاة و ماتوا جميعاً مُتَمَرِّدِينَ لَقَلْتُ إِن الموتَ فی
 سَبِيلِ الْحُرِيَّةِ لِأَشْرَفِ مِنَ الْحَيَاةِ فی ظلالِ الاستسلام و مَنْ يَعْتَنِقُ الأبدية و السیفُ
 فی يَدِهِ كان خالِداً بِخُلُودِ الْحَقِّ»؛ «اگر قوم من بر حاکمان ستمگر و ظالم
 خویش قیام می‌کردند و همگی برآشفته می‌مردند، می‌گفتم: مرگ در راه
 آزادی شریف‌تر از زندگی در سایه تسلیم و خواری و ستم‌کشی است. و
 کسی که شمشیر به دست، ابدیت را به آغوش پذیرد، با جاودانگی حق،
 جاوید خواهد ماند» (همان: ۴۳۷).

اما جبران، آزادی را فقط مختص انسان نمی‌داند؛ بلکه آن را برای حیوانات نیز

به‌تصویر می‌کشد که تنها در سایه آزادی نجات می‌یابند. او می‌گوید:

«نَعاجِنَا ترعى الأشواك بدلاً من الأعشاب و خيولنا تلتهم الهشيم بدلاً من
 الشّعير. فهلمّی أيتها الحُريرة و انقذینا، إسمعینا، أيتها الحُريرة إرْحَمِينَا؛
 «گوسفندان ما به جای علف، خار و اسپان ما به جای جو، ریشه درختان
 می‌خورند. پس آزادی بیا و ما را نجات بده. ای آزادی به ما گوش کن»
 (همان: ۱۹۳ و ۱۹۲).

ب) آزادی در اندیشه قیصر امین پور

آزادی در ادبیات فارسی و مفهوم سنتی آن، به‌ویژه در شعر و نزد عارفان، بیشتر
 آزادی از تعلقات دنیایی بوده است. این‌گونه آزادی طلبی، به آزادگی فرد منجر

می‌شود. آزادی و آزادگی امری فردی است که تعالی، رشد و معرفت را برای انسان وارسته به ارمغان می‌آورد و درنهایت، بندگی واقعی به معبود را اثبات می‌کند (بصیری، ۱۳۸۸: ۵۷). آزادی در سروده‌های قیصر در مفهوم اولیه نجات از اسارت دشمن خارجی و جغرافیایی و سپس در مفهوم رهایی از تعلقات و خواسته‌های نفسانی و درنهایت مفهوم اجتماعی آن، رهایی در معنی عام و مطلق دیده می‌شود. در قطعه «دریای آزادی» چنین می‌سراید:

«دم‌به‌دم در پهنه دریا / موج شکل تازه می‌گیرد / یک نفر با خط‌کشی
کوچک / موج را اندازه می‌گیرد / ... تا بریزد موج دریا را / در قفس‌هایی که
می‌سازد / در قفس دریا نمی‌گنجد / زانکه کار موج پرواز است / ما همان
دریای آزادیم / دشمن ما آن قفس‌ساز است» (امین پور، ۱۳۸۵: ب: ۱۴).

قیصر به آزادی به زبان نمادین توجه دارد و تصویری از جامعه آن روزگار، حسرت‌ها و آرمان‌های شاعر را در خود دارد. «روزی که... / پروانه خشک شد آن روز / از لابه‌لای برگ‌های کتاب شعرم / پرواز می‌کند» (همو، ۱۳۷۲: ۹۰). شاعر آزادی را برای طبیعت نیز آرزو می‌کند. آرزوی شاعر برای گل این است تا هر جا که دلش می‌خواهد بشکفتد و هر رنگی که می‌پسندد، همان باشد. دل‌های انسان هم، هر جا که دوست دارند، شکسته شوند.

«روزی که سبز، زرد نباشد / گل‌ها اجازه داشته باشند / هر جا که
دوست داشته باشند / بشکفتند / دل‌ها اجازه داشته باشند / هر جا نیاز داشته
باشند / بشکنند» (همان: ۱۳).

در قطعه «الهی»، از آزادی نفس و رهیدن از بند تعلقات سخن می‌گوید: «الهی به زیبایی سادگی / به والایی اوج افتادگی / رهایم مکن جز به بند غمت / اسیرم مکن جز به آزادگی» (همان: ۸۶). در قطعه دیگر به آزادی پرنده اشاره دارد: «پرنده / نشسته روی دیوار / گرفته یک قفس به منقار» (همان، ۱۳۸۶: ۶۵).

جبران، آزادی را به اقتضای اوضاع سیاسی و اجتماعی زمانش به تصویر کشیده

است؛ اما در نگاه قیصر امین‌پور، آزادی مصادیق فردی، اجتماعی و فکری دارد. او آزادی را برای همه در نظر دارد و آن را رهایی از دنیا و متعلقات آن و... می‌داند.

نتیجه بحث

آزادی یکی از وجوه اشتراک جبران و قیصر است. هر دو شاعر، هنرمندانه تصویری زیبا برای بیان نمادین احوال روزگار خویش از آزادی (سیاسی و اجتماعی) ارائه کرده‌اند. تصویری که قیصر از آزادی دارد جامع‌تر به نظر می‌رسد؛ چون آزادی را نه تنها برای انسان و حیوان؛ که برای طبیعت هم به تصویر کشیده است. اشتراک بعدی، تصویر زیبایی است که این دو شاعر از عشق دارند که آن را منشأ حیات، امید و نتیجه تفاهم روحی می‌دانند و معتقدند عشق، زمان و مکان نمی‌شناسد و دستورپذیر نیست. اشتراک دیگر اینکه؛ جبران و قیصر، هر دو به وطن عشق عمیق دارند. آنان که به دلایلی از زادگاه خویش دور مانده‌اند؛ وطن را آرمان‌شهر می‌دانند و آرزوی بازگشت به آن را در سر می‌پرورانند و از هر چه شهر و شهرنشینی است، بیزارند.

کتابنامه

- امین‌پور، قیصر. (۱۳۶۷). *تنفس صبح*. تهران: انتشارات سروش. چاپ اول.
- (۱۳۷۲). *آینه‌های ناگهان*. تهران: انتشارات مروارید. چاپ اول.
- (۱۳۷۸). *بی‌بال پریدن*. تهران: انتشارات افق. چاپ پنجم.
- (۱۳۸۵ الف). *شعر و کودکی*. تهران: انتشارات مروارید. چاپ اول.
- (۱۳۸۵ ب). *مثل چشمه، مثل رود*. تهران: انتشارات سروش. چاپ اول.
- (۱۳۸۶ الف). *دردواره‌ها*. تهران: انتشارات روزنامه همشهری. چاپ سوم.
- (۱۳۸۶ ب). *دستور زبان عشق*. تهران: انتشارات مروارید. چاپ سوم.
- (۱۳۸۶ ج). *رسم شقایق*. تهران: انتشارات سروش. چاپ اول.
- (۱۳۸۶ د). *گزینه اشعار*. تهران: انتشارات مروارید. چاپ یازدهم.
- (۱۳۸۶ هـ). *گل‌ها همه آفتابگردانند*. تهران: انتشارات مروارید. چاپ اول.

بصیری، محمدصادق. (۱۳۸۸). *سیر تحلیلی شعر مقاومت در ادبیات فارسی*. کرمان: انتشارات دانشگاه کرمان. چاپ اول.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). *نقد ادبی*. ج ۲. تهران: انتشارات امیرکبیر.

جبران خلیل جبران. (۱۹۹۲م). *المؤلفات الكاملة*. بیروت: مؤسسه بحسون. چاپ اول.

----- (۱۹۹۴م). *المجموعه الكاملة للمؤلفات جبران*. بیروت: دارالجمیل. چاپ اول.

حطیط، کاظم. (۱۹۸۷م). *اعلام و رواد فی الادب العربی*. بیروت: دارالکتاب اللبنانی. چاپ دوم.

حکاک، لیلا. (۱۳۸۷). *نامداران فرهنگ و ادب*. مشهد: انتشارات سخن گستر. چاپ اول.

سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۴۸). *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*. تصحیح سید حسین نصر. تهران: انستیتو پژوهش‌های علمی در ایران. چاپ اول.

سیدی، سید حسین. (۱۳۸۴). *به باغ همسفران*. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی. چاپ اول.

صدری افشار، غلامحسین؛ حکمی، نسرین؛ حکمی، نسترن. (۱۳۸۳). *فرهنگ فارسی اعلام*. تهران: انتشارات معین. چاپ اول.

عمید، حسن. (۱۳۸۹). *فرهنگ عمید*. تهران: انتشارات راه رشد. چاپ اول.

غسان، خالد. (۱۹۸۳م). *جبران فی شخصیته و ادبه*. بیروت: مؤسسه نوفل. چاپ دوم.

فخر، غلامرضا (۱۳۸۶) «جستاری در مضامین مشترک در ادبیات فارسی و عرب با رویکرد ادبیات تطبیقی»، *مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد جیرفت*. شماره ۲.

کفافی، محمدعبدالسلام. (۱۳۸۲). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه سیدحسین سیدی. مشهد: به‌نشر. چاپ اول. مختاری، محمد. (۱۳۷۲). *انسان در شعر معاصر*. تهران: انتشارات توس.

مولانا، جلال‌الدین. (۱۳۵۶). *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: امیرکبیر. چاپ اول.

نصرت‌زادگان، نسترن (۱۳۸۷) «بررسی تطبیقی آثار صمد بهرنگی و شل سیلورستاین»، *مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد جیرفت*. سال دوم، شماره ۶.

نعیمه، میخائیل. (۱۹۷۴م). *جبران خلیل جبران*. بیروت: مؤسسه نوفل. چاپ سوم.

وفایی، عباسعلی. (۱۳۸۷). *سفر در آینه (نقد و بررسی ادبیات معاصر)*. تهران: سخن. چاپ اول.